

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

چاره‌گری پیران فرزانه در بخش اسطوره‌ای شاهنامه

علی نوری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۶

مرتضی کرمانشاهی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

چکیده

شاهنامه فردوسی، زندگی‌نامه، شرح سرگذشت و فراز و نشیب حیات و برآمدن و بالیدن قوم ایرانی است و وجوه و ابعاد مهم و ارزنده فراوانی دارد. یکی از این ابعاد مهم، چند و چون تدبیر و چاره‌اندیشی شاهان، پهلوانان و دانایان ایرانی و حتی غیرایرانی در برخورد با مشکلات، تنگناها، بحران‌ها و امور مهم و سرنوشت‌ساز است. از این میان، نقش پیران و بزرگان ایرانی و تورانی، در چاره‌اندیشی‌ها، انکارناپذیر؛ بلکه اساسی و تعیین‌کننده است. در این مقاله، وجوه و ابعاد این چاره‌گری‌ها را در میان پیران و دانایان؛ اعم از پهلوانان و وزیران، بررسی و مقایسه کرده و به نقش زیست‌بوم و ملیت این افراد، در کم و کیف این چاره‌گری‌ها پرداخته‌ایم. نتیجه اینکه مهمترین جلوه‌های چاره‌گری در شاهنامه، در میدان جنگ، تعیین سرنوشت شاهان، حفظ سرزمین و تدبیر فرزندان و وابستگان، بازتاب یافته است و در این موارد، پیران ویسه، زال و گودرز، هریک در شرایط و جایگاه‌های مختلف و کم‌وبیش متفاوت، برای حل مشکلات شاهان، پهلوانان و مردم کشور خود، چاره‌گری‌هایی کرده‌اند.

nooria67@yahoo.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)

kermanshahi_morteza@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

چاره‌اندیشی‌های زال، بیشتر به حل مشکلات خاندان خود، به‌ویژه رستم و گاه نیز تعیین سرنوشت شاه معطوف است؛ پیران ویسه در برقراری و دوام صلح بین ایران و توران و نیز بازداشتن افراسیاب از تصمیم‌ها و اقدامات نابخردانه، چاره‌اندیشی کرده و گودرز، بیشتر در میدان جنگ چاره‌گری نموده است.

کلیدواژه‌ها: پیران ویسه، زال، گودرز، چاره‌گری، شاهنامه.

مقدمه

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراسر درس زندگی است و «چاره‌گری» که از جلوه‌ها و جنبه‌های حساس و مهم زندگی است، در شاهنامه، نمود چشمگیری دارد. چاره‌گری در شاهنامه، دارای معانی متفاوت و گاه متضاد و حتی متناقضی است و جنبه‌های مثبت و منفی آن، به زیبایی، در این کتاب بازتاب یافته است. چاره‌گری‌ها در شاهنامه، گسترده و گوناگونند و از سوی شخصیت‌های مختلف ایرانی و ایرانی، اعم از پیر و جوان، صورت می‌گیرند؛ اما اغلب چاره‌گری‌های مطلوب و مقرون به اصلاح، از سوی پیران و سالخوردگان خردمند و شخصیت‌های مثبت ایران و توران انجام می‌شود. گذشته از آنچه در اصل روایات تعبیه شده است، فردوسی که خود حکیمی فرزانه و خردمند است نیز، آگاهانه، چنین روندی را ترسیم می‌کند یا دست‌کم پررنگ‌تر از مآخذ خود نشان می‌دهد؛ چون می‌خواهد شاهنامه‌اش آیینی‌ای تمام‌نما در بازتاب زندگانی خردوران و فرزندگان ایران؛ بلکه جهان کهن و درسنامه‌ای برای آموختن آداب زندگی به معاصران و آیندگان باشد و روش درست زندگی کردن را به ایرانیان بیاموزد. سه تن از پیران خردمند شاهنامه که به دستوری و رایزنی شاهان شهره‌اند و بیشترین و بهترین نمونه‌های چاره‌گری در شاهنامه از آن ایشان است، زال، پیران ویسه و گودرز هستند. این پژوهش، با بررسی چاره‌گری‌های این سه تن،

می‌خواهد به این سؤال اصلی پاسخ دهد که: چاره‌گری در شاهنامه چه جنبه‌هایی دارد؟ و چاره‌گری‌های پیران و دانایان پهلوان، در موقعیت‌های مختلف، چگونه بوده است؟ و در خلال بحث، برای پاسخگویی به این سؤالات فرعی نیز خواهدکوشید:

۱. شیوه‌ها و شگردهای چاره‌گری اینان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم داشته است؟
 ۲. ویژگی‌های شخصیتی و ملیت ایشان، چه تأثیری بر چاره‌گری‌هایشان گذاشته است؟
- در خصوص آثار و پژوهش‌های انجام‌شده مرتبط با موضوع مقاله (شخصیت‌ها، شاهان و پهلوانان آن) تا کنون تحقیقات بسیارزایدی به سامان رسیده است؛ مانند «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» (۱۳۴۸)، نوشته محمدعلی اسلامی‌ندوشن، «از رنگ گل تا رنج خار» (۱۳۷۳)، نوشته قدمعلی سرامی، «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» (۱۳۴۲)، «سوغ سیاوش» (۱۳۵۰) و «شکاریم یکسر همه پیش مرگ» (۱۳۹۱)، از شاهرخ مسکوب، «مجموعه مقالات اولین جشن هزاره فردوسی» (۱۳۱۳)، «مجموعه مقالات کنگره پاژ؛ ویژه بزرگداشت هزاره شاهنامه» (۱۳۸۸)، «همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم شاهنامه» (۱۳۹۰) و... همچنین مقالات بسیار و گوناگون مربوط به فردوسی و شاهنامه در مجلات پژوهشی، ترویجی و تخصصی؛ نگاشته شده؛ اما مشخصاً درباره تدابیر و چاره‌اندیشی‌های پیران فرزانه شاهنامه، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. در این نوشتار می‌کوشیم با بهره‌گیری از منابع مذکور و بازخوانی مجدد داستان‌های شاهنامه، جنبه‌های جدیدی از شخصیت‌های فرزانه و مؤثر و نقش‌آفرینی آنان را در عرصه‌های مختلف نشان‌دهیم.

بحث و بررسی

فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها معانی مختلفی از «چاره» به دست داده‌اند؛ چنان‌که دهخدا، با توجه به فرهنگ‌ها و متون مختلف کهن، چندگونه معنا برای آن برشمرده‌است:

- علاج (برهان) (آندراج) (غیاث) (انجمن آرا). معالجه، مداوا، درمان، دارو، دفع، رفع (متهی‌الارب):

پرستنده برخاست از پیش‌اوی سوی چاره بیچاره بنهاد روی

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۰۵)

مر آن درد را راه و چاره ندید بسی باد سرد از جگر برکشید

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۷۹۲)

- تدبیر کردن باشد و حیل در کار. (صاح‌الفرس)، تدبیر بود. (فرهنگ خطی)، تدبیر باشد. (برهان)، تدبیر و اصلاح فساد امری. (آندراج)، تدبیر. (غیاث)، حیل، وسیله. تفکر و تأمل در انجام امور، راه‌اندیشی، وسیله‌جویی، فن، اندیشه:

بر این چاره اکنون که جنب ز جای؟ که خیزد میان‌بسته این را به پای؟

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۴۵)

به تنگی یک اندر دگر بافته به چاره سر شوشه برتافته

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۳۳۵)

- حيله (فرهنگ اسدی)، مکر و حيله را هم گفته‌اند. (برهان)، مکر و فریب (غیاث)، کید، مکر، حيله (زمخسری)، نیرنگ، دستان، افسون، وسوسه، تزویر، گول:

بدانست رستم که این نیست گور ابا او کنون چاره باید نه زور

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۴۵)

فرومايه ضحاک بيدادگــــر بدین چاره بگرفت گاه پدر

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۹۵)

و...» (ر. ک، دهخدا: زیر عنوان چاره).

در اینجا، از بین معانی یادشده، چاره را در معنی تدبیر گرفته‌ایم. بر این اساس، منظور از چاره‌گری شخصیت‌های موردنظر، بیشتر تدبیر و یافتن راهکاری برای حل معضل و برون‌رفت از تنگنا و موقعیت بحرانی است که جنبه مثبت چاره‌گری است. بر این اساس، جنبه منفی چاره‌گری نیز مکر و حيله می‌تواند باشد که در رفتار برخی از شخصیت‌های منفی شاهنامه دیده می‌شود. بخش اعظم چاره‌گری‌های سه شخصیت مورد نظر؛ یعنی پیران ویسه، زال و گودرز، که اولی تورانی و دو تن دیگر ایرانی‌اند، با توجه به نقش مشورتی و جنبه‌های مثبت شخصیتی ایشان، در جهت خروج از تنگناها و معضلات، به‌ویژه در جنگ‌های ایران و توران است و لذا در شمار چاره‌گری‌های مثبت است؛ هرچند نمونه‌های معدودی از چاره‌گری به معنای حيله و ترفند در رفتار پیران ویسه ذکر شده است.

پیران، پسر ویسه و از مردم ختن است. او سپهسالار افراسیاب و به تعبیری نیز فرمانروای ختن به‌شمار می‌رود (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۵۱). در میان تورانیان، پیران، بعد از اغریث، دومین کسی است که در روایات ملی ما از او به نیکی یادشده است. با این همه، او هیچ‌گاه دست از وطن و شاه خود برنمی‌دارد و تا آخرین دم به آن‌ها وفادار می‌ماند (صفا، ۱۳۶۳: ۶۲۷). در شاهنامه، از پیران به عنوان فردی بسیارباهوش، پرخرد، بینا و گره‌گشا یاد شده است. پیران در پی این است که صلحی دائمی میان ایرانیان و تورانیان برقرار کند. در تمام عمر نیز در این خصوص، چاره‌گری‌ها می‌کند و اقداماتی سودمند و مؤثر انجام

می‌دهد. از نجات دادن بیژن گرفته تا ترغیب افراسیاب به وصلت دخترش با سیاوش و...؛ اما در نهایت، چاره‌های وی نمی‌تواند مسیر تقدیر را تغییر دهد و حتی سرانجام گریبان خود او را نیز می‌گیرد؛ چنان‌که بیژن که او از مرگ رهانیده بودش، سبب شکست وی در جنگ دوازده‌رخ می‌شود. البته ایرانیان نیز که مردمانی قدرشناس هستند، میان شخصیت پیران و دیگر تورانیان، تفاوت فاحشی قائلند؛ مثلاً: آن‌گاه که پیران به دست گیو اسیر می‌شود، گیو به درخواست کیخسرو، از کشتن او صرف‌نظر می‌کند و تنها برای اینکه به سوگندش عمل کند، گوش او را با خنجر سوراخ می‌کند تا همان‌گونه که قسم خورده بود، خونس بر زمین بریزد. یا پس از کشته‌شدن پیران به دست گودرز، کیخسرو با شنیدن خبر مرگ پیران، سوگواری فراوان می‌کند و فرمان می‌دهد تا پیکر او را به مشک و کافور و عنبر بشویند و به دیبای پاک ببوشانند و در دخمه‌ای شکوهمند به خاک بسپارند (سرامی، ۱۳۷۳: ۷۵۳-۷۴۹).

در هر حال، پیران شخصیتی است که با زیرکی و دوراندیشی امور را به پیش می‌برد. وی فردی است که حتی به سخنان ستاره‌شناسان و پیشگویان نیز توجهی ندارد. اسلامی‌ندوشن انسان خوب در شاهنامه را انسانی می‌داند که از صفاتی چون: خردمندی، فرهنگ، صلح‌طلبی، بی‌آزاری و نام نیک بهره‌مند است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۷: ۶۶-۵۶)؛ بنابراین، با توجه به خصایص شخصیتی پیران که در این نوشته به آن‌ها اشاره شد، می‌توان گفت پیران از شخصیت‌های مثبت شاهنامه است. چاره‌گری‌های او در داستان سیاوش، نبرد با ایرانیان، فریفتن افراسیاب، زنده نگاه‌داشتن کیخسرو و نجات جان بیژن، بیشتر برجسته است.

شخصیت دیگر، زال است که از کودکی، به‌صورتی متفاوت، رشد یافته است. او که با سرچشمه آگاهی و خرد در ارتباط است، در برابر دشواری‌هایی که به‌تنهایی با عقل قابل حل

نیست، به این سرچشمه رجوع می‌کند. چاره‌اندیشی‌های وی در به دنیا آمدن رستم و در نبرد میان رستم و اسفندیار، از مهمترین آنهاست.

گودرز سومین شخصیتی است که در این تحقیق به آن پرداخته شده است. گودرز که هم شخصیتی است رزمجو و هم به سبب کشته شدن هفتاد تن از فرزندان و نوه‌ها و نبیره‌هایش، از تورانیان کین به دل دارد، چاره‌گری‌های خود را در میدان‌های نبرد و در حکم یک فرمانده و سپهسالار به کار می‌گیرد. گودرز پهلوانی است حکیم و نکته‌دان و در موعظه و حکمت و بیان سخنان بلیغ و شایسته، تواناست. گودرز نیز با چاره‌اندیشی‌هایش، در برابر سپاه توران، بر تخت نشاندن کیخسرو و رفع اختلاف میان رستم و کیکاووس، خودنمایی می‌کند. در اینجا، چاره‌گری‌های سه شخصیت یادشده را بررسی می‌کنیم.

چاره‌اندیشی‌های پیران ویسه

در نسب‌شناسی تورانیان، باید گفت آنان نیز، به‌نوعی، به نژاد ایرانی بازمی‌گردند. نسب پیران ویسه، از سویی به فریدون، پادشاه ایرانی، بازمی‌گردد؛ بدین ترتیب که پیران، فرزند ویسه، فرزند زادشم، زادشم فرزند تور و تور فرزند فریدون است. از دیگر سو، وی پسرعموی افراسیاب است. ویسه، پدر پیران، از زمانی جایگاه شایسته خود را در شاهنامه می‌یابد که افراسیاب، برادر خویش، اغریث را می‌کشد و سپهداری لشکر را به او می‌سپارد. ویسه دارای فرزندان بسیاری است که همگی از پیران بزرگتر هستند و بارمان و کروخان از آن جمله‌اند.

فردوسی، پیش از آنکه پیران را وارد داستان کند نیز، از معدود شخصیت‌های خردورز در صف تورانیان، به‌عنوان شخصیت‌هایی که در آن‌ها خرد و دانش، سبب‌ساز تصمیماتشان است، نام می‌برد؛ مثل اغریث که فردوسی از او به‌عنوان فردی هوشمند و راهنما و پرهیز یاد می‌کند که از جنگیدن با ایرانیان سر بازمی‌زند. پیران نیز، به‌عنوان برادرزاده وی، همین

خصوصیت را دارد. وی در موارد بسیاری، از جنگ با ایرانیان پرهیز می‌کند و تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا چاره‌ای بیابد؛ بلکه افراسیاب را از تصمیمات نادرست خود آگاه کند و بدین‌صورت از روی‌دادن جنگی سخت میان ایران و توران که برای توران نیز زیان‌بخش است، ممانعت به عمل آورد. با این همه، در شاهنامه با اوصاف دوگانه‌ای از پیران یاد شده است؛ چنان‌که از سویی ایرانیان او را به فریب و ترفند می‌شناسند و زیرکی‌ها و ترفندهای او در نبردهای گوناگون، گودرز را وامی‌دارد که درباره او به رستم چنین بگوید:

دروغ است یکسر همه گفت اوی نشاید جز از اهرمن جفت اوی

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۸۵)

همچنین هنگامی که در نبرد، با پیران مواجه می‌شود، به وی می‌گوید:

بدیدم کنون دانش و رای تو دروغ است یکسر سراپای تو

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۸۵)

یا در جایی دیگر، در مورد زیرکی‌ها و چاره‌اندیشی‌های او در جنگ‌ها به رستم چنین می‌گوید:

چو داند که تنگ اندرآمد نشیب به کار آورد بند و رنگ و فریب

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۸۶)

البته عاقبت همین زیرکی‌های پیران رستم را نرم می‌کند و او را به صلح راضی می‌گرداند؛ هرچند گودرز وی را از مکر پیران آگاه می‌کند و رستم در دیدار بعدی‌اش با پیران، این موضوع را به وی گوشزد می‌کند:

مرا از دروغ تو شاه جهان بسی یاد کرد آشکار و نهان

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۸۶)

یا:

تو با این چنین بند و چندین فریب کجا پای داری به روز نهیب
(همان)

خود او نیز در جنگ با ایرانیان، در نامه‌ای که به افراسیاب می‌فرستد، به این بند و فریب‌ها اشاره می‌کند:

فراوان فریش فرستاده‌ام ز هر گونه‌ای بندها داده‌ام
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱)

از دیگر سو، گویی او حافظ منافع ایرانیان است و چاره‌گری‌هایش، به سود ایرانیان تمام می‌شود؛ چنان‌که با چاره‌هایی که می‌اندیشد، در چندجا، از سیاوش، فرنگیس، کیخسرو و بیژن، در مقابل گزند افراسیاب، حفاظت می‌کند؛ هرچند در مواردی نیز این تلاش‌ها، راه به جایی نمی‌برد.

چاره‌اندیشی اول

در جنگی که سیاوش (شاهزاده ایرانی) با افراسیاب دارد، میان آن دو، صلح برقرار می‌شود. کاووس از این صلح ناخرسند است و سیاوش را به پیمان‌شکنی ترغیب می‌کند. سیاوش نیز آنچه را که افراسیاب به‌عنوان هدیه برای صلح فرستاده است، توسط زنگه شاوران به نزد او باز پس می‌فرستد. پیران فوراً نزد افراسیاب فراخوانده می‌شود تا با وی، در خصوص آخرین رخدادهای و تحولات مشورت شود. پیران با برشمردن اوصاف سیاوش، از افراسیاب می‌خواهد تا از موقعیت پیش‌آمده استفاده کند؛ سیاوش را به توران دعوت نماید و دختر خود را به همسری وی درآورد. این برنامه‌ریزی پیران، برای آن است که سیاوش هنگامی که بر تخت بنشیند، چنانچه دختر افراسیاب همسر او باشد، ضامن صلح میان ایران و توران

خواهد بود و به این جنگ درازدامن پایان خواهد داد. در واقع، پیران با چاره‌اندیشی خود، در پی برقراری صلح میان دو کشور است. این خود نشان از صلح‌طلبی و خردورزی پیران دارد:

اگر شاه بیند ز رای بلند	نویسد یکی نامه سودمند
چنان چون نوازنده فرزند را	نوازد جوان خردمند را
یکی جای سازد بدین کشورش	بدارد سزاوار اندر خورش
بر آیین دهد دخترش را بدوی	بداردش با ناز و با آبروی
نگر کاو بماند به نزدیک شاه	کند کشور و بومت آرامگاه
برآساید از کین دو کشور مگر	اگر آردش نزد ما دادگر
ز داد جهان‌آفرین این سزاست	که گردد زمانه بدین جنگ راست

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹۰)

هنگامی که این ازدواج روی می‌دهد، سیاوش در پی ایجاد دژی است که مقرر او باشد و وی در آنجا، به‌همراه فرنگیس، به زندگی خود ادامه دهد. افراسیاب، به تحریک گرسیوز که در صدد بدنام‌کردن سیاوش است، پیران را برای تحقیق به دژ وی می‌فرستد؛ گزارش پیران، سراسر تعریف و توصیف سیاوش و دژ اوست:

بدان زیب و آیین که داماد توست	به خوبی به کام دل شاد توست
و دیگر که دو کشور از جنگ و جوش	برآسود و چون بیهش آمد به هوش

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹۲)

پیران، صلح میان ایران و توران را فره ایزدی و روزگار بهی می‌داند و راه اصلی برقراری این صلح را، به دست آوردن دل سیاوش می‌بیند؛ اما کوشش او راه به جایی نمی‌برد و

سرانجام، گرسیوز، برادر افراسیاب، به اندازه‌ای از سیاوش بدگویی می‌کند و حضور او را برای افراسیاب خطرناک توصیف می‌کند که افراسیاب به کشتن سیاوش رضایت می‌دهد و عاقبت، سیاوش، بدون هیچ گناه و تقصیری، کشته می‌شود. پیران از این فاجعه خبر ندارد؛ اما پس از این که آگاه می‌شود، با شتاب نزد افراسیاب می‌رود و ضمن سرزنش وی، به او می‌گوید:

به ایران رسد زین بدی آگهی	برآشوبد این روزگار بهی
جهان آرمیده ز دست بدی	شده آشکارا ره ایزدی
فریبده دیوی ز دوزخ بجست	بیامد دل شاه توران بخست

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹۶)

او در این هنگام نیز، دست از نیکاندیشی و چاره‌جویی و جلوگیری از ویرانگری‌های افراسیاب برنمی‌دارد.

چاره‌اندیشی دوم

پیران زمانی که از ماجرای کشته شدن سیاوش آگاه می‌شود، خود را به دو روز و دو شب به درگاه افراسیاب می‌رساند و روزبانان شمشیر به دست را که برای کشتن فرنگیس بر بالای سر او ایستاده‌اند، از صحنه دور و با تمهیداتی افراسیاب را از کشتن وی منصرف می‌سازد؛ بدین شرط که فرنگیس را در مکانی دور از شاه نهان‌بدارد. پیران، بدین ترتیب، فرنگیس را به شهر ختن می‌برد و کیخسرو در این شهر زاده می‌شود. پس از آنکه کیخسرو به دنیا می‌آید نیز، به مدد پیران است که از دست افراسیاب جان سالم به در می‌برد؛ آن هم بدین شرط که کیخسرو را:

مداریش اندر میان گـروه فرستید نزد شبانان به کـوه
 بدان تا نداند که من خود کیم بدیشان سپرده ز بهر چیم
 نیاموزد از کس خرد یا نژاد ز کار گذشته نیایشش یاد
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۸۱)

افراسیاب، در این لحظه که هم ظاهراً از کار بد خود پشیمان شده و هم از پادشاهی کیخسرو در آینده، به تقدیر الهی آگاهی حاصل کرده است، اجازه می‌دهد تا نوه‌اش را به کوه و به نزد شبانان ببرند. بااین حال، افراسیاب باز هم نگران آینده است. یک روز در ضمن سخنان خود به پیران می‌گوید: اگر از این کودک خوی بدی آشکار گردد، باید سرش را چو سر پدرش از تن جدا کرد. در اینجا، بار دیگر، به یاری و خردمندی پیران ویسه، کیخسرو از کشته‌شدن رهایی می‌یابد؛ بدین ترتیب که پیران به افراسیاب می‌گوید: این کودک خردسال، از ماجراهای گذشته بی‌خبر است. به‌علاوه، شنیده‌ام که «خرد نیست اندر سر تاجور» پیران برای آنکه افراسیاب را آسوده‌خاطر سازد، از وی می‌خواهد نخست سوگند بخورد که کیخسرو را نخواهد آزد تا او را نزد شاه بیاورد و افراسیاب خود به بی‌خردی و سفاهت او پی ببرد. افراسیاب سوگند می‌خورد. پیران که در نهان، حقیقت را به کیخسرو گفته بوده است، از کودک می‌خواهد تا در نزد افراسیاب، خود را خالی از خرد و فرّ و هوش نشان‌دهد تا به این روش، از چنگ افراسیاب برهد.

مـرو پیش او جز به بیگانگی مگردان زبان جز به دیوانگی
 (همان)

چاره‌اندیشی سوم

پس از حمله رستم به توران، برای کین‌خواهی سیاوش نیز، بار دیگر، افراسیاب در صدد کشتن کیخسرو برمی‌آید؛ مبادا به دست رستم بیفتد و رستم از او شاهی نو بسازد. آنگاه به پیران دستور می‌دهد تا کیخسرو را به هلاکت رساند. پیران به افراسیاب توصیه می‌کند که در کشتن کیخسرو شتاب نورزد و او را به ختن بفرستد تا کسی از وجودش آگاه نشود.

چاره‌اندیشی چهارم

پیران، حتی پس از مرگ سیاوش نیز، دست از این آرمان خود برنمی‌دارد. او در جنگی که به خون‌خواهی سیاوش به راه می‌افتد، در مراحل نخست، پیروزی‌هایی را در برابر فریبرز به دست می‌آورد و عرصه را بر گیو و توس و گودرز تنگ می‌کند؛ اما از آنجا که مهر ایرانیان را در دل دارد و قلباً راضی به جنگ با آن‌ها نیست و تنها به سبب نابرداری افراسیاب مجبور به این جنگ شده است، فرصت می‌جوید تا هرچه زودتر و به هر بهانه‌ای، جنگ را پایان دهد؛ چنان‌که پس از پیروزی وی بر فریبرز، وقتی که ایرانیان از او مهلت می‌خواهند تا سپاهیان خود را برای جنگ مجدد آرایش کنند، او ضمن اینکه به آنان یک ماه فرصت می‌دهد، از آنان می‌خواهد تا میدان جنگ را ترک کنند و سوی ایران بازگردند. در واقع، این نیز چاره‌اندیشی دیگری است که شاید بتواند در موضع قدرت، دل ایرانیان را به دست آورد و آنان را به ترک مخاصمه برانگیزد:

گر ایدون که یک ماه خواهی درنگ	ز لشکر سواری نیاید به جنگ
و گـر جنگجویی، منم جنگخواه	بیاری و برکش صف رزمگاه
چـو یک ماه بر آرزو بشمرید	وز این مرز توران زمین بگذرید

برانید لشگر سـوی مرز خویش ببینید بیداردل ارز خویش

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۷۵)

چاره اندیشی پنجم

در نبرد دوازده‌رخ نیز، هنگامی که ایرانیان برای گرفتن انتقام خون سیاوش، در مقابل سپاهی که پیران فرماندهی آن را برعهده دارد، قرار می‌گیرند، او تمام سعی خود را برای دوری از ریختن خون از هر دوسوی جنگ به کار می‌بندد؛ از جمله اینکه راضی می‌شود به تمام خواسته‌های ایرانیان گردن بگذارد و حتی برادران و فرزند خود را تسلیم آنان کند؛ تا جنگ رخ ندهد؛ اما با سرسختی گودرز روبه‌رو می‌شود که جز به تسلیم و تحویل دادن همهٔ عاملان کشته‌شدن سیاوش راضی نیست.

پیران در این موقعیت دشوار که مجبور به انتخاب یکی از دو جانب دل و عقل است (ر. ک: اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۶۲-۲۵۰)، هرچه در توان دارد، برای دوری از کین و جنگ، به کار می‌گیرد؛ اما گویی دست تقدیر بر تدبیر وی چیرگی دارد. او حتی در آخرین موقعیت خویش، بر اساس خرد چاره‌جویی نموده، به گودرز پیشنهاد می‌کند که جنگ، تن‌به‌تن باشد تا تنها عاملان کشته‌شدن سیاوش را به مصاف نبرد با ایرانیان بفرستد و به این شکل، هم از ریخته‌شدن خون بی‌گناهان جلوگیری کند و هم به شیوه‌ای که در مقابل سپاهیان خود از ارج و مقام نیفتد، به خواستهٔ ایرانیان، مبنی بر اسارت عاملان قتل سیاوش، تن دهد:

همیدون من و تو به آوردگاه بگردیم یک با دگر کینه‌خواه...

مگر بی‌گناهان ز خون ریختن به آسایش آیند از آویختن

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۲)

گودرز نیز پیشنهاد پیران را می‌پذیرد؛ اما پیران هنگامی که متوجه می‌شود کیخسرو به یاری گودرز لشکر کشیده است، نامه‌ای به افراسیاب می‌نویسد و از او کمک می‌خواهد. پیران اقداماتی نیز انجام می‌دهد که می‌توان آن‌ها را در زمره تدابیر جنگی و چاره‌گری‌ها و تمهیداتی که وی برای پیروزی بر دشمن انجام داده است، در نظر گرفت. این چاره‌گری‌ها، از شبیخون زدن، محاصره کردن در دو بعد نظامی و اقتصادی، نبرد با انبوه سپاهیان، قرار دادن ایرانیان در موقعیت‌های بد جغرافیایی و تعقیب و گریزهای حساب‌شده و به‌هنگام، اشاره نمود؛ اما به اعتراف خود وی، این چاره‌گری‌ها راه به جایی نمی‌برد.

پیران، اگرچه مرد صلح‌جویی است و بیشتر چاره‌گری‌های او برای برقراری صلح است، آنجا که صلح‌جویی وی کارگر نمی‌افتد، نمی‌تواند تسلیم شود و مجبور است تمام توانش را در راه اهدافش به کار گیرد. در همین نبرد نیز، هنگامی که هومان، از انتظار بیش از حد برادر خود در حمله نکردن به ایرانیان، به ستوه آمده است، به وی می‌گوید: ای برادر، پنجمین روز است که سپاهیان در جامه جنگ آماده نبرند؛ اما تو همچنان دل‌آسوده روزگار می‌گذرانی و پیوسته به سپاهیان ایران می‌نگری. گروهی از سپاهیان را به فرمان من بدار، تا ببینی چگونه صف دشمن را در هم می‌شکنم. پیران در جواب وی می‌گوید: ای برادر، سخن ناسنجیده مگو! گودرز شایسته‌ترین و رزم‌آزموده‌ترین پهلوانان کیخسرو است. به رای و فرزاندگی همانند ندارد؛ لشکریانش را میان دو کوه، چنان صف‌آرایی کرده که اگر از جای نجبنند و حمله نکنند، از هیچ‌سو بر آنان راه نیست. باید منتظر بود که به جنگ پیش‌دستی کنند (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۶).

در نهایت، نوبت رزم پیران و گودرز می‌رسد. در این نبرد، گودرز بر وی چیره می‌شود و اسب او را می‌زند. اسب بر وی می‌غلطد و بر رویش می‌افتد و همین، سبب می‌شود که

دست پیران به دو نیم شود. در اینجا پیران چاره را در آن می‌بیند که برای نجات جان خود، به‌سوی کوه فرار کند؛ اما گودرز نیز به دنبال وی می‌رود:

ز گودرز بگریخت او سوی کوه شد از درد دست و دوییدن ستوه
همی شد بر آن کوه سر بر دوان کـز و بازگردد مگر پهلوان
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۸)

پیران، با این امید به سوی کوه می‌رود که شاید گودرز دست از گرفتن جان وی بشوید و او را رها کند؛ اما این تدبیر نیز راه به جایی نمی‌برد. اینجا آخر کار است و گویی گودرز نیز نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به او امان دهد؛ بنابراین، به او می‌گوید که دیگر جای چاره‌گری نیست:

زمانه ز تو پاک برداشت روی نه جای فریب است، چاره مجوی
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۸۹)

در نهایت، گودرز که در پی پیران است، زوبین خود را به‌سوی او پرتاب می‌کند. زوبین از پشت به پیران اصابت می‌کند و کشته می‌شود.

چاره‌اندیشی ششم

پیران، در اثنای داستان بیژن و منیژه نیز، نقش نیک‌اندیشانه و خردمندانه خود را بازی می‌کند. وی تمام توان خود را به کار می‌گیرد تا باز افراسیاب را از نادرستی تصمیمش آگاه کند؛ بلکه بتواند از ایجاد تنش میان توران و ایران جلوگیری کند. از افراسیاب می‌خواهد که از کشتن بیژن دست بکشد و لااقل وی را زندانی کند؛ بدین ترتیب، از اعدام بیژن جلوگیری می‌کند:

چو پیران ویسه بدانجا رسید همه راه ترک کمر بسته دید
 یکی دار بر پای کرده بلند کمندی بر او بسته چون پای بند
 ز ترکان پرسید کین دار چیست؟ در شاه را از در دار کیست؟
 بدو گفت گرسیوز این بیژن است از ایران کجا شاه را دشمن است
 بفرمود تا یک زمانش به دار نکردند و گفتا هم ایدر بدار
 بدان تا بینم یکی روی شاه نمایم بدو اختر نیک‌راه
 ببندد مـر او را به بند گران کجا دار و کشتن گزیند بران
 هر آن کو به زندان تو بسته ماند ز دیوان‌ها نام او کس نخواست
 ازو پند گیرند ایرانیان نبندند ازین پس بدی را میان
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۶۷)

پیران به دنبال این است که به این وسیله، بتواند اوضاع آشفته و بحرانی بین دو کشور را به حالت عادی بازگرداند. پیران ویسه، به‌طور کلی، شخصیتی چاره‌گر است؛ و این چاره‌گری‌ها، گاه به سود ایرانیان است و گاه به سود تورانیان. در زیر، به نمونه‌ای از چاره‌اندیشی‌های او که در جهت منافع تورانیان است، اشاره می‌کنیم:

چاره‌اندیشی هفتم

در جنگ‌های کین‌خواهی ایرانیان در برابر تورانیان، پیران، سپهداری لشکر توران را بر عهده دارد و از ترفندهای مختلف برای شکست سپاه ایران استفاده می‌کند. او، در اثنای جنگ، وفاداری خود را به افراسیاب و کین خود را به ایرانیان چنین ابراز می‌کند:

باید کنون دل ز تیمار شست به ایران نمانم بر و بوم و رست
 به ایران و توران و بر خشک و آب نباشد جز از کام افراسیاب
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۰)

لذا گاه چاره‌اندیشی‌های پیران، در جهت بهبود کار تورانیان، رنگی از فریب به خود می‌گیرد. وی در جنگ با ایرانیان، در نامه‌ای که به افراسیاب می‌نویسد، می‌گوید:

فراوان فریش فرستاده‌ام ز هر گونه‌ای بندها داده‌ام
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۸۰)

حضور و نقش اصلی پیران و فعالیت‌های وی در شاهنامه، از ماجرای سیاوش آغاز می‌شود. فردوسی بر آن است تا چهره‌ای مثبت از وی به نمایش گذارد و به همین سبب، غالب چاره‌گری‌های او، در خدمت و به سود ایرانیان است؛ اما در برخی از قسمت‌ها، به سبب وظیفه‌ای که در قبال شاه و کشور خویش دارد، به سود تورانیان عمل می‌کند. در شاهنامه، چاره‌اندیشی وی در مشکلات و تنگناها، از نوع تصمیم‌گیری‌های عاقلانه و بر اساس شرایط و اطلاعات محیطی و سنجیدن عواقب هر کاری صورت می‌پذیرد. او نماد خردمندی و درایت است. پیران شخصیتی صلح‌جوست و بیشتر چاره‌اندیشی‌های وی، برای ایجاد صلح میان ایران و توران است.

چاره‌اندیشی‌های زال

شخصیت زال در شاهنامه، منحصر به فرد است. شخصیت ماورایی، سفیدمویی، عمر هزار-ساله، زندگی در البرز و همنشینی با سیمرغ، همگی سبب شده است که وی به چشمه‌های

حکمت و خرد دسترسی داشته‌باشد. حتی صورت ظاهری وی نیز، در شاهنامه با هدف و دقت خاصی به تصویر کشیده شده‌است.

سپیدمویی زال، نشان خردمندی و نقش زال به‌عنوان مرجع خرد جمعی است. گره‌گشایی‌ها در امور پهلوانی و... بیان‌کننده این مفهوم است (قبادی، ۱۳۸۹: ۳۴۱).

برجسته‌ترین ویژگی زال، دانایی و خردمندی و زیرکی است که در سراسر زندگی‌اش از آن برخوردار است. زال، حتی آن‌گاه که نیروی تنش کاستی می‌گیرد، به‌سبب هوش و تدبیر و درایت خارق‌العاده‌اش، همواره از ارزنده‌ترین پشتوانه‌های کشور بوده است. بعید نیست که خودساخته بودن زال و پرورش آن‌چنانی‌اش، در بروز و رشد این استعدادها و خلاقیت‌ها، مؤثر بوده‌باشد. سرچشمه اساطیری این هوش و کاردانی، همان نوع تربیت او به دست مرغی آسمانی است که خود، نمادی از سرشت پوشیده‌کار جهان است (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۴۴). زال، در مقام نماینده خرد جمعی و مرجع کل و تمثیلی از عقل در شاهنامه حضور می‌یابد؛ زیرا ارجاعات گوناگون شاهنامه به اوست و در طول روایت، گشاینده تمام مشکلات است (قبادی، ۱۳۸۹: ۳۴۲).

در شاهنامه، زال هم پدر حماسه است و هم پیر رایزن آن. او می‌تواند نمونه انسان کاملی باشد که به مرحله پدر (پیری) رسیده است. او، از یک‌سو، بزرگترین و پیرترین رایزن و راهنمای شاهنامه است و از سوی دیگر، پدر رستم قهرمان حماسه ملی است. این دو ویژگی، به معنای خردمندی و دانایی است. در نقد اسطوره‌ای یونگ، پدر نیز سمبل خرد و تفکر است (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۲: ۴۷).

هنگامی که سام به دنبال زال می‌رود، تا او را به جامعه انسانی بازگرداند، سیمرغ که دلتنگی زال را می‌بیند، پر خود را به او می‌دهد و به وی می‌گوید که هرگاه به یاری او نیاز داشت، یکی از آن پرها را بسوزاند تا سیمرغ خود را به او برساند. همین است که زال، در

دو مرتبه، از سیمرخ یاری می‌خواهد که می‌توان آن را نوعی چاره‌گری در مشکلات هم به‌شمار آورد. البته این یاری ماورایی، به این معنا نیست که زال از جادو استفاده می‌کند؛ بلکه تمام این موضوعات، به‌گونه‌ای با خرد مربوط است؛ خردی برتر که مشکلاتی را که به دست عقل آدمی قابل حل نیست، با خرد و حکمتی برتر و ماورایی، حل می‌کند. سیمرخ به زال می‌گوید:

ابا خویشتن بر یکی پر من خجسته بود سایه فر من
گرت هیچ سختی به روی آورند ور از نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من بینی هم اندر زمان فر من
که در زیر پرت پرورده‌ام ابا بچگانگت برآورده‌ام
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۰۴)

ارتباط این پیوند، با آتش‌زدن پر سیمرخ، می‌تواند این باشد که جهل مانند تاریکی است و دانش و خرد، مانند آتش روشنی‌بخش است. به گفته جلال‌الدین کزازی، پیوند زال و سیمرخ با آتش، پیوند آن‌ها با اندیشه است و آنچه آن‌ها را به هم می‌رساند، در واقع، همان اندیشه است که در قالب آتش اسطوره‌ای نمادین شده است. آتش که در سرشت، اندیشه است و به‌شگفتی، مانند اندیشه، اندیشه اورمزد در پدیده‌های گوناگون هستی، به یکبارگی نهفته است (کزازی، ۱۳۸۰، ۱۳۲). در نهایت، وقتی زال سیمرخ را فرامی‌خواند، نماد اندیشه و دانایی را فراخوانده و به اندیشه متوسل شده است. یکی از نشانه‌های برجسته خرد و اندیشه زال، چاره‌اندیشی‌های وی در خلال داستان‌های شاهنامه است. در ادامه به چاره‌اندیشی‌های وی اشاره می‌کنیم:

چاره‌اندیشی اول

زال در موقعیت‌های سخت به یاری رستم می‌شتابد و او را نجات می‌دهد. از همان آغاز تولد رستم، رودابه از هوش می‌رود و از ایوان زال خروج برمی‌خیزد. زال گریان به بالین رودابه می‌آید و:

همان پر سیمرغش آمد به یاد بخندید و سیندخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا پدید آمد آن مرغ فرمان‌روا
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۵۲)

سیمرغ به زال آموخت تا مرد بینادل و پرفسونی آورد و خنجری آبگون به او بدهد تا پهلوی رودابه را بشکافد و فرزند را بیرون کشد. جهت بی‌هوش کردن رودابه نیز، از شراب استفاده کند و او را مست سازد تا از درد آگاه نشود. چنین می‌کنند و تهمتن به سلامت، به دنیا می‌آید.

چاره‌اندیشی دوم

زال، همچنین در آوردن رستم، کیقباد را از البرز کوه و نشانیدن وی بر تخت شاهی راهنمای رستم است و او را به این کار برمی‌انگیزد:

به رستم چنین گفت فرخنده زال که برگیر گوپال و بفراز یال
برو تازیان تا به البرزکوه گزین کن یکی لشکر هم‌گروه
ابر کیقباد آفرین کن یکی مکن پیش او در درنگ اندکی
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۹۸)

چاره‌اندیشی سوم

از دیگر وقایعی که در آن‌ها زال چاره‌ساز بود، راهنمایی رستم در نجات کیکاووس از دست دیو مازندران بود. کیکاووس که پادشاهی خودرای و خیره‌سر بود، بدون اینکه به نصایح زال و رستم گوش فرادهد، به مازندران رفت و در آنجا اسیر شاه و دیوان مازندران شد. با وجود اینکه کاووس نصیحت زال را گوش نکرد، زال از رستم خواست تا به این سفر برود و او را نجات دهد:

که شمشیر کوتاه شد اندر نیام	به رستم چنین گفت دستان سام
و گر تخت را خویشان پروریم	نشاید کزین پس چمیم و چریم
به ایرانیان بر چه مایه بلاست	که شاه جهان در دم اژدهاست
بخواهی به تیغ جهان‌بخش کین	کنون کرد باید تو را رخس زین

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۳۷)

پس از اسارت کیکاووس در مازندران، ماجرای هفت‌خوان رستم برای آزادی او آغاز می‌شود. رستم که در این راه نابلد بود، از مشورت‌های زال سود می‌جوید. بدین ترتیب، در هفت‌خوان نیز، زال چاره‌گر رستم است و راهنمایی‌های لازم را به او می‌کند:

سرت را به ببر بیان سخت کن	سر از خواب و اندیشه پردخت کن
نباید که ارژنگ و دیو سپید	به جان از تو دارند هرگز امید
کنون گردن شاه مازندران	همه خرد بشکن به گرز گران

(همان)

زال، علاوه بر اینکه تاکتیک‌ها و ابزار مقابله با دیو را به رستم نشان می‌دهد، خود نیز به یاری او می‌آید؛ زیرا راه‌های رسیدن به مقصود را می‌داند و آن‌ها را به وی نشان می‌دهد.

چاره‌اندیشی چهارم

چنان‌که پیشتر اشاره شد، زال در سختی‌ها و گرفتاری‌ها، به رستم هشدار می‌دهد و او را از خطرات آگاه می‌کند و راه‌ها شدن از مخمصه‌ها را به او می‌آموزد. نمونه دیگری از چاره‌اندیشی زال، در نبرد رستم و اسفندیار نمایان می‌شود. در آغاز داستان، وقتی بهمن به دیدار رستم می‌آید تا پیغام اسفندیار را به او برساند، ابتدا زال او را می‌شناسد. پس از اینکه گفتگوهای رستم و اسفندیار نتیجه نمی‌دهد و آن دو برای رزم آماده می‌شوند، زال به رستم هشدار می‌دهد و از او می‌خواهد از نبرد با شهریار جوان بپرهیزد:

همی باش در پیش او بر به پای	وگر نه هم اکنون پرداز جای
به بیغوله‌ای شو فرود از مهان	که کس نشنود نامت اندر جهان
کزین بد تو را تیره گردد روان	بپرهیز از این شهریار جوان
چو ایمن‌شدی بندگی کن به راه	بدان تا ببینی یکی روی شاه
چو ببند تو را کی کند شاه بد؟	خود از شاه کردار بد کی سزد؟

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۱۲۶)

اما رستم نمی‌تواند اندرزهای او را به کار بندد؛ بنابراین به نبرد با اسفندیار می‌رود. در اولین نبرد، رستم زخم‌های فراوان برمی‌دارد. در اینجا نیز زال به یاری او می‌آید. زال دوباره پر سیمرغ را آتش می‌زند و سیمرغ را به یاری می‌طلبد و زخم‌های رستم و رخس را درمان می‌کند. سپس از رستم می‌خواهد که از نبرد با اسفندیار بپرهیزد و بر او فروزی نجوید. پس از آن، راز کشته‌شدن اسفندیار را به او می‌آموزد.

شخصیت زال در شاهنامه، به‌عنوان چهره‌ای مدبر و خردمند شناخته شده‌است که در طول زندگی‌اش بر مبنای اندیشه‌ورزی‌هایش عمل کرده است. پیر زاده‌شدن زال، خود

نمادی از خردورزی وی است. رابطه وی با سیمرخ، اندیشه، خردورزی و چاره‌اندیشی‌های او را عمیق‌تر و پرمایه‌تر می‌نماید. زال، در موارد بسیار، با تکیه بر خرد خویش چاره‌اندیشی می‌کند و در ناچاری‌ها نیز، با سوزاندن پر سیمرخ و فراخواندن او، حتی گره‌های ناگشودنی را می‌گشاید. تفاوت اصلی چاره‌اندیشی‌های زال با دیگران، در این است که زال با نهایت خردورزی و تأمل و تدبیر درباره خود و دیگران می‌اندیشد؛ اما آنجا که دیگر از خرد کاری ساخته نیست، به ماوراءالطبیعه روی می‌آورد.

چاره‌اندیشی‌های گودرز

حضور گودرز در شاهنامه، از زمان کیکاووس آغاز می‌شود و تا پایان داستان کیخسرو ادامه دارد. او از شخصیت‌هایی است که پس از رستم، در نبردها، بر دیگران برتری دارد. در جای‌جای شاهنامه، ذکر بی‌باکی، پایداری، جوانمردی، بینادلی و خرد او آمده است:

سه تن را گزین کرد از آن انجمن سخنگو و روشن‌دل و تیغ‌زن
چو رستم که شد پهلوان بزرگ چو گودرز بینادل آن پیر گرگ
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۹۰۵)

او در میدان نبرد، بی‌بدیل جلوه می‌کند و جنگ‌هایی را که فرجامشان شکست است، به پیروزی تبدیل می‌نماید:

عمود گـران از میان برکشید چو گودرز گیتی بر آن‌گونه دید
ابا نیـزه و تیر جوشن‌گذار بزد اسپ با نامـداران هزار
دمان از پس اندر همی‌رفت شاه برآویخت و بدرید قلب سپاه

به گرد اندرون نیزه‌داری نماند تو گفتی ز بربر سواری نماند

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۶)

او همواره تاکتیک‌های مناسب انتخاب می‌کند. به هنگام نیاز حمله می‌کند و به‌ضرورت، صبر می‌کند. نمونه را در جنگ میان وی با پیران که در میان دو کوه اردو می‌زند و منتظر حمله دشمن می‌شود. در جنگ دیگر، تصمیم به شیخون می‌گیرد؛ چرا که سپاهیان در شرایط مناسبی به سر نمی‌برند و او با حمله به دشمن، قصد دارد تا کار را یکسره کند. او در قیاس با زال و پیران که هم نقش سیاسی دارند و هم نقش نظامی، بیشتر نقش نظامی دارد؛ بنابراین، بیشتر چاره‌اندیشی‌های وی نیز، در مقام یک فرمانده و سپهسالار در میدان نبرد ظهور می‌یابد. وی حدود هفتاد تن از نوادگان و فرزندان خود را نیز در جنگ میان ایران و توران، در کین‌خواهی سیاوش، از دست داده است. شاید به همین سبب، در این نبردها، جدی‌تر و مصمم‌تر می‌نماید:

که آید ز بهر نبیره به جنگ چو گودرز کشواد پولادچنگ

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۰۸)

و یا:

به خون‌ریختن برنوش آستین نخستین کسی کو پی افگند کین

(همان)

در بخش‌های مختلفی از شاهنامه، گودرز، بر اساس دانش و خردمندی خویش، چاره‌اندیشی‌های جالب و تأمل‌انگیزی نشان می‌دهد که در ادامه به این موارد اشاره خواهیم کرد.

چاره‌اندیشی اول

در نبرد میان ایران و توران، در کینه‌خواهی سیاوش، گودرز، از سوی کیخسرو، سپهسالار سپاه ایران است و پیران ویسه، فرمانده تورانیان است. سپاه ایران، در ابتدا، به فرماندهی فربرز، شکست سختی از تورانیان می‌خورد. سپاه توران که لشکری عظیم؛ شامل سربازان تورانی و قوای کشورهای دیگر است، در مقابل ایرانیان، بسیار فزون‌تر هستند. تا این‌که گودرز پا به میدان می‌گذارد. او با چاره‌اندیشی‌های نظامی خاص خود، چنان تاکتیکی در پیش می‌گیرد که پرشماری دشمن را خنثی نماید. سپاه ایران، به فرماندهی وی، در بهترین موضع پناه می‌گیرند. آن‌گاه به سپاهیان فرمان می‌دهد که پیش از دستور وی، دست به پیکار نزنند و پس از آن، خود به مذاکره و مکاتبه با پیران، فرمانده سپاه توران، می‌پردازد. گودرز در نبرد تعلل می‌کند و به‌لحاظ نظامی، منتظر فرصت مناسب برای ضربه‌زدن به سپاه کثیر تورانیان بود. او به‌خوبی همه جوانب کار را می‌سنجید و در انتظار طالع سعد، جنگ را به تأخیر می‌انداخت که البته از این درنگ او، جوانان کارناده‌ی عجل و آتشین مزاج، به‌شدت برمی‌آشفتنند. برای مثال؛ یک بار بیژن شکایت خود از جدش را نزد گیو می‌برد. گیو، دلاوری و شجاعت وی را می‌ستاید؛ اما خطاب به فرزند چنین می‌گوید:

ولیکن تو ای پور چی—ره‌سخن	زبان بر نیا بر گشاده مکن
که او کاردیده است و داناتر است	برین لشکر نامور مهتر است
کسی کو بود سوده کارزار	نباید به هر کارش آموزگار

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۱۹)

در جنگ دوازده‌رخ، گودرز سپاهیان را میان دو کوه تعبیه می‌کند؛ چنان‌که هیچ راهی برای دشمن باقی نماند. در واقع، این تعبیه‌کردن سپاه (تاکتیک جنگی) دشمن را درمانده می‌کند. پیران در این باره به برادرش، هومان، چنین می‌گوید:

چهارم که لشکر میان دو کوه فرود آوریدست و کرده گروه
 ز هر سو که پویی بدو راه نیست براندیش کین رنج کوتاه نیست
 بکوشید باید بدان تا مگر از آن کوه‌پایه برآرند سر
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲۲)

چاره‌اندیشی دوم

در جنگ میان گودرز و پیران، حتی رستم که پهلوان نامی و خردمند ایران است، تحت تاثیر سخنان پیران ویسه قرار می‌گیرد و صلح با دشمن را می‌پذیرد؛ اما گودرز سخنان پیران را نوعی حيله و مکر می‌داند و رستم را به این موضوع توجه می‌دهد:

چو بشنید گودرز بر پای خاست بدو گفت کای مهتر داد و راست
 ستون سپاهی و زیبای گاه فروزان به تو شاه و تخت و کلاه
 بگویم یکی پیش تو داستان کنون بشنو از گفته باستان
 که از راستی جان بدگوه‌ران گریزد، چو گردون ز بار گران
 گر ایدون که بیچاره پیمان کند بکوشد که آن راستی بشکند
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۶۶)

پس از آن، به شرح حيله گری های پیران و دروغ و نیرنگ هایی که پیش از این با ایرانیان به کار بسته است، می پردازد و همه را یادآوری می کند؛ تا آنجا که رستم نیز سخن او را می پذیرد:

چو بشنید رستم به گودرز گفت که گفتار تو با خرد باد جفت

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۶۸)

موضوع دیگری که گودرز در به سرانجام رسیدن آن، تدابیر خاص خود را در پیش می گیرد، به تخت نشستن کیخسرو است. پس از مرگ سیاوش، گودرز در پیامی غیبی - همچون زال و رستم - متوجه زنده بودن فرزند سیاوش می شود و گیو را برای یافتن و بازگرداندن وی به ایران، اعزام می کند. گیو فرمان پدر را به گوش جان می شنود و از همان روز، مقدمات سفر را فراهم می کند و سپس عازم توران زمین می شود. پس از تحمل رنج های فراوان، سرانجام کیخسرو و مادرش، فرنگیس، را می یابد و به ایران می آورد و کیخسرو را بر تخت شاهی می نشاند. هنگامی که کیخسرو به میهن بازمی گردد، بر سر به تخت نشستن وی، مخالفت هایی می شود که گودرز در مقابل آنان می ایستد؛ مثلاً: در پاسخ به طوس چنین می گوید:

بدو گفت گودرز کای کم خرد ترا بخرد از مردمان نشمرد

چنو راد و آزاد و خامش نبود به گیتی کسی چون سیاوش نبود

همو یست گویی به چهر و به پوست کنون این جهانجوی فرزند اوست

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۱۳)

گودرز کیخسرو را همچون سیاوش می بیند و در واقع، اوست که کیخسرو را به تخت می نشاند.

چاره‌اندیشی چهارم

نمونه دیگر، در مورد اختلافی است که هنگام لشکرکشی سهراب به سوی ایران، میان کیکاووس و رستم پیش می‌آید. کیکاووس که شاه کم‌خرد و تندزبانی است، رستم را برای دفع خطر سهراب فرامی‌خواند؛ اما رستم در آمدن تعلل می‌کند؛ بنابراین، هنگامی که رستم به دربار وی می‌رسد، فرمان می‌دهد تا او را دربند کنند و او را بر دار کشند. رستم نیز پرخاش‌کنان به او گوشزد می‌کند که تاج و تخت وی از رستم است و اوست که به رستم نیاز دارد، نه رستم به او. رستم می‌خواهد ایرانیان را تنها بگذارد؛ ولی با وساطت عده‌ای از پهلوانان، به‌ویژه گودرز، از تصمیمش منصرف می‌شود؛ ولی گودرز را برای متنبه کردن کیکاووس نزد وی می‌فرستند تا با نصیحت کردن وی، او را راضی به پوزش‌خواهی از رستم کند:

شکسته به دست تو گردد درست به گودرز گفتند کاین کار تست
همی بخت تو زین سخن نغنود سپهد جز از تو سخن نشنود
مگر بخت گم‌بوده بازآوری سخن‌های چرب و دراز آوری
به نزدیک خسرو خرامید تفت سپهدار گودرز کشواد رفت
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۵)

با توجه به اینکه غالب مواردی که در شاهنامه از گودرز سخن به میان آمده، در میان نبرد بوده است، چاره‌اندیشی‌های وی نیز در میدان نبرد خود را نشان می‌دهد. بسیاری از پیروزی‌های وی در نبرد، حاصل چاره‌اندیشی و خردورزی‌های وی بوده است. اطمینان‌خاطر و پندار نیک او در میدان نبرد، هم می‌تواند بر سرنوشت جنگ تأثیر گذارد و هم در رفتار جنگاوران. شجاعت، خرد و دلاوری او به حدی است که حتی دشمن نیز او و اندیشه‌ورزی او را می‌ستاید و به عقل و خرد او اقرار می‌کند.

نتیجه گیری

برخی از پهلوانان و بزرگان پیر و سالخورده در شاهنامه هستند که در دربار و سپاه ایران و توران، با تدبیر و دانایی و چاره‌اندیشی‌های خود، گره‌های ناگشودنی دربار و سپاه سرزمین خود را می‌گشایند. در این مقاله، از چاره‌گری‌های سه‌تن از این فرزندگان و خردمندان بحث کرده‌ایم: پیران ویسه، زال و گودرز. در این میان، زال با داشتن شخصیتی ماورایی، به‌عنوان پیر خرد به تصویر کشیده شده‌است که بیشتر آگاهی خود را از منبعی ماورایی دریافت می‌کند. به همین سبب است که وی؛ اولاً در موارد بسیار، با تکیه بر خرد خویش چاره‌اندیشی می‌کند و ثانیاً در ناچاری‌ها نیز، با سوزاندن پرّ سیمرغ و فراخواندن او، حتی گره‌های ناگشودنی را می‌گشاید. بیشتر حوادث ناگوار، هنگامی رخ می‌دهد که زال در صحنه حضور ندارد؛ حتی گفته‌شده که افول رستم، از زمانی آغاز می‌شود که وی دیگر پیرو خرد زال نیست؛ تا آنجا که بر اثر کشتن اسفندیار، به دست برادر خود، شغاد، کشته می‌شود. شخصیت زال در شاهنامه، به‌عنوان چهره‌ای مدبّر و خردمند، شناخته شده‌است که در طول زندگی‌اش، بر مبنای اندیشه‌ورزی‌هایش عمل کرده‌است. پیر زاده‌شدن زال، خود نمادی از خردورزی وی است. رابطه وی با سیمرغ، اندیشه، خردورزی و چاره‌اندیشی‌های او را عمیق‌تر و پرمایه‌تر می‌نماید. زال، در موارد بسیار، با تکیه بر خرد خویش چاره‌اندیشی می‌کند و در ناچاری‌ها نیز، با سوزاندن پرّ سیمرغ و فراخواندن او، حتی گره‌های ناگشودنی را می‌گشاید. تفاوت اصلی چاره‌اندیشی‌های زال با دیگران، در این است که زال، با نهایت چاره‌اندیشی و تدبیر، درباره خود و دیگران می‌اندیشد؛ اما آنجا که دیگران از خرد کاری ساخته نیست، به ماوراءالطبیعه روی می‌آورد. پیران ویسه، اگر چه در صف دشمنان ایران قرار دارد، شخصیتی دانا و خردمند معرفی شده و از قهرمانان شاهنامه است. چاره‌اندیشی وی در مشکلات و تنگناها، از نوع تصمیم‌گیری‌های عاقلانه و بر اساس شرایط و اطلاعات

محیطی و سنجیدن عواقب هر کاری صورت می‌پذیرد. او نماد خردمندی و درایت است. پیران شخصیتی صلح‌جوست و بیشتر چاره‌اندیشی‌های وی، برای ایجاد صلح میان ایران و توران است؛ هرچند معدودی از چاره‌گری‌های وی نتیجه‌بخش است و در بیشتر موارد، وقایع به گونه‌ای دیگر و برخلاف رای و نظر وی، رخ می‌دهد. سنگینی و تلخی غیبت او، در چند مورد از حوادث ناگوار؛ از جمله کشته‌شدن سیاوش و سهراب در شاهنامه نیز آشکار است. خود این موضوع، دلیل محکمی بر این است که وی شخصیتی چاره‌اندیش و گره‌گشاست. در برخی از قسمت‌ها، به سبب وظیفه‌ای که در قبال شاه و کشور خویش دارد، به سود تورانیان عمل می‌کند. در شاهنامه، چاره‌اندیشی وی در مشکلات و تنگناها، از نوع تصمیم‌گیری‌های عاقلانه و بر اساس شرایط و اطلاعات محیطی و سنجیدن عواقب هرکاری صورت می‌پذیرد. او نماد خردمندی و درایت است. پیران شخصیتی صلح‌جوست و بیشتر چاره‌اندیشی‌های وی برای ایجاد صلح میان ایران و توران است.

پیران ویسه، به‌طور کلی، شخصیتی چاره‌گر است؛ و این چاره‌گری‌ها، گاه به سود ایرانیان است و گاه به سود تورانیان. پایان‌بخش عمر پیران در شاهنامه نیز، رویدادی تلخ و سرنوشتی بد است؛ اما گودرز شخصیتی است که بیشتر در میدان نبرد، چاره‌ساز است. او، به‌ویژه پس از کشته‌شدن نوادگان خود، کینه‌ای سخت از تورانیان به دل می‌گیرد و همین باعث می‌شود که رزم‌آگاهی خود را با جدیتی فراتر از انتظار، در مصاف با دشمن به کار گیرد. بیشتر حضور وی در شاهنامه، در داستان سیاوش، از آغاز جنگ او با توران تا خونخواهی سیاوش است که منجر به درخشش وی در میدان‌های نبرد با تورانیان می‌شود. تاکتیک‌ها و چاره‌اندیشی‌های وی در نبرد و تبدیل نبردِ باخته، به پیروزی نیز، در چند مرحله از مدیریت وی در جنگ‌ها، برجسته است. شجاعت، خرد و دلاوری او به حدی است که حتی دشمن نیز او و اندیشه‌ورزی او را می‌ستاید و به عقل و خرد او اقرار می‌کند.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۷۷)، نوشته‌های بی‌سرنوشت، چاپ چهارم، تهران: یزد.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۲)، زیر آسمانه‌های نور. تهران: افکار.
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۶)، دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: مرکز.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: مرکز.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، جلد ۸، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۶۹)، بیست‌ویک گفتار درباره شاهنامه فردوسی. شیراز: نوید.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ دوم، تهران: علمی فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران: قطره.
- قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۹)، آیین آینه. سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۰)، از گونه‌ای دیگر، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- معین، محمد. (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، چاپ یازدهم. تهران: امیرکبیر.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیری و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش.